جلسه 1529

یکشنبه 17/10/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تنبیه ثالث از تنبیهات قاعده ید بود.

محقق نراقی فرمود که قاعده ید تنها اماره ملکیت عین است. اما اگر بدانیم ذوالید مالک عین نیست ولی احتمال می دهیم مالک منفعة العین است یا حق انتفاع دارد از عین، با قاعده ید نمی شود آن را اثبات کرد.

ولکن خود ایشان در لابلای کلماتشان فرموده اند: اگر بین دو نفر نزاع بشود، یکی بگوید من مستأجرم دیگری بگوید من مستأجرم، اگر این خانه در ید یکی از اینها باشد او می شود منکر و قولش مسموع است، و آن کسی که خانه در یدش نیست می شود مدعی. و ما توجیهی نمی بینیم برای این مطلب الا جریان قاعده ید برای اثبات اینکه این ذوالید مالک منفعة العین است. اینکه ما بگوئیم شاید نکته اش این است که تعریف مدعی به نظر مشهور من لو تَرک تُرک هست، و این شخصی که خارج است و ید ندارد بر این عین او مدعی است چون لو تَرک تُرک، اگر دست بردارد از این ادعا که می گوید من مستأجرم، کسی به او کاری ندارد. ولکن ذوالید اگر بخواهد دست بردارد از اینکه بگوید من مستأجرم که رهایش نمی کنند، بلکه آن شخص مدعی می گوید من مستأجرم برو بیرون. پس آن شخصی که ید ندارد بر این خانه او مصداق من لو تَرک تُرک هست پس او مدعی است و این ذوالید منکر.

خب این قطع نظر از اینکه اصل تعریف مدعی به من لو تَرک تُرک درست نیست، چون در برخی از موارد مدعی راجع به سقوط حق ادعایی می کند می گوید من دینم را اداء کردم، او مدعی است، مدعی اداء دین است. بعد از اعتراف به اینکه بدهکار بود مدعی است که اداء دین کرده است، او قعا مدعی است، ولکن تعریف بر او صادق نیست که لو ترک ترک، او اگر رها کند ادعای اداء دین را که نزاع ختم نمی شود، طلبکار می گوید پس دینت را اداء کن.

این تعریف، تعریف درستی نیست ولو در منتقی الاصول این تعریف را نسبت داده اند به مشهور وگفته اند مدعی من لو ترک ترک ولو قولش مخالف حجت شرعیه نباشد. وخود منتقی الاصول هم گفته اند همین تعریف درست است عرفا.

نه این تعریف درست نیست، وما به حسب ارتکاز عقلاء می بینیم مدعی کسی است که قولش مخالف حجت است. کسی که قولش مخالف حجت است ملزم است به اثبات. کسی که قولش موافق حجت است او ملزم به اثبات نیست.

البته در تشخیص مصادیق حجت بین شرع و عقلاء اختلاف هست، اما تعریف کلی مدعی به وجدان عرفی این است که کسی است که ملزم است به اثبات در دادگاه و او شخصی است که قولش مخالف حجت معتبره است در حال شک.

ولذا ما حرفمان این است که حالا بحث مدعی و منکر به کنار، من شخص ثالث چه بکنم؟ اینها با هم نزاع دارند، زید در خانه نشسته می گوید من مستأجرم کارت دعوت هم فرستاده برای مهمانی، عمرو هم می گوید نخیر من مستأجرم زید مرا از خانه بیرون انداخته. من بروم این خانه یا نروم؟ بلااشکال در سیره عقلائیه بناء می گذارند بر ملکیت این شخصی که ذوالید است نسبت به این منافع عین.

بله ما قبول داریم اگر ساکن در بیت با مالک العین نزاع بکند، مالک العین منکر اجاره باشد ساکن در بیت مدعی اجاره باشد، بله بلااشکال این ساکن البیت ملزم است به اثبات. مالک اصلی خانه می گوید من به تو اجاره ندادم، یا من بیش از یک ماه به تو اجاره ندادم. مستأجر می گوید نه، به من اجاره دادی. خب او باید اثبات کند.

و بالاتر بگویم: اگر من که در این خانه ساکن هستم با مشتری این خانه نزاع بکنم، من می گویم از مالک سابق این خانه من این خانه را اجاره کردم، ایشان هم که دیگر کاری ندارد با این خانه، به شما فروخته مسلوب المنفعة تا یک سال، و فرض کنید که اصلا در دسترس هم نیست تا بخواهیم از او تحقیق کنیم. مشتری می گوید نه، من این خانه را مسلوب المنفعة نخریدم، شما بیجا نشسته ای در این خانه. باز بعید می دانیم که عقلاء ید من ساکن در این خانه را حجت بدانند و بگویند مشتری مدعی است. آقا بعد از اینکه او مالک جدید این خانه است قبول ندارد که شما مستأجر هستید و لو مستأجر توسط مالک سابق، خب شما که می گوئید من مستأجر هستم ملزمید به اثبات.

اما این کافی ینست برای فرمایش محقق نراقی. همان مثالی که خود ایشان زد که ساکن در بیت مدعی است مستأجر هستم شخصی بیرون از بیت می گوید من مستأجر هستم، اینجا که بلااشکال قول این ساکن در بیت مسموع است. خود همین دلیل بر این است که در ارتکاز عقلاء قاعده ید کاشف از ملکیت منفعت هم هست.

اینکه محقق نراقی فرمود منفعت تدریجی الوجود است، منفعت گذشته که از بین رفته ومنفعت آینده هم هنوز موجود نشده است، ما فات مضی و ما سیأتیک فأین، پس من ذوالید ید بر چه منفعتی دارم؟

جوابش این است که آقا! منفعة العین یعنی قابلیة العین للانتفاع، یعنی قابلیة الدار للسکنی. وعرفا قابلیة الدار للسکنی موجود است به تبع وجود عین.

اینکه آقای سیستانی فرموده اند که وجود تقدیری نیاز به اعتبار دارد و عقلاء اعتبار نمی کنند وجود تقدیری منفهت را مگر بعد از اجاره یا بعد از تفویت منفعت.

آقا وجود تقدیری منفعت یعنی وجود عرفی قابلیة العین للانتفاع. یک شخصی با یک آبی یا یک سمّی کاری کرد که میوه های درخت شما امسال در نیامد، اصلا شکوفه نزد امسال این درختهای شما. خب عقلاء چه می گویند؟ می گویند منفعت میوه دادن این درختها را این آقا تفویت کرد. چی را تفویت کرد؟ قابلیة هذه الاشجار للإثمار. موجود است این قابلیت به نظر عرفی. این نیاز به اعتبار قانونی ندارد.

ولذا نیازی نیست به فرمایش آقای سیستانی که بگوئیم ما معتقدیم منفعت وجود تقدیری ندارد ولی استیلاء و ید بر عین می تواند کاشف از ملکیت منفعت باشد در جائی که احتمال ملکیت منفعت را بدهیم. نه. ما منکر نیستیم فرمایش ایشان را ولی نیازی به این مطلب نیست. اصلا استیلاء بر عین استیلاء بر منافع العین به معنای قابلیة العین للانتفاع قابلیة الدار للسکنی است، استیلاء بر عین بالتبع استیلاء بر قابلیة العین للسکنی هم هست.

و اینکه آقای سیستانی فرمودند که: در عداد املاک یک شخص منافع را نمی شمارند.

نه این درست نیست. بله منافع العین اگر مندک در عین باشد خب وقتی می گویند آقا یک ویلا دارد، خب ویلا دارد با منافع دیگر. ولذا اگر این ویلا بی منافع باشد. ویلائی که پنجاه سال حق السکنی اش را پدر این آقا واگذار کرده به برادرش. این ویلا با اینکه یک ویلایی باشد که کل حق السکنایش مال خود این فرزند باشد و به ارث رسیده باشد به این فرزند یکی است؟

بله معلوم است در کنار هم در مقابل هم ذکر نمی کنند که ملک این آقای یکی ویلا است و یکی هم منافع این ویلا. ولی وقتی ما می بینیم این ویلا مسلوب المنفعة است می بینیم این ملک کجا آن ویلای واجد منفعت کجا.

وگاهی شخص منفعت را در ملکش نگه می دارد، مثل واقف. می گوید من وقف می کنم این خانه را برای عزاداری اباعبدالله ولی تا خودم زنده ام خودم حق استفاده داشته باشم خودم در این خانه بنشینم، این یعنی چه؟ یعنی وقف الدار مسلوب المنفعة. این اشکالی هم ندارد آقایان هم اجازه می دهند. خب تا این چند سالی که من زنده هستم من مالک منفعت نیستم؟ با عقد اجاره مالک منفعت شدم؟ با چه چیزی مالک منفعت شدم؟ غیر از اینکه استثناء کردم منفعت را از وقف العین، باقی ماند بر ملک من. خود این نشان می دهد که مالک العین بالتبع مالک قابلیت های عین هست. ولذا استیلاء بر عین هم بالتبع استیلاء بر این قابلیتها هست. و اگر ثابت بشود شخصی مالک العین نیست ولی احتمال بدهیم که مالک منفعة العین باشد ما حکم می کنیم به اینکه مالک منفعة العین است. البته به شرط اینکه مدعی عین نباشد. اگر کسی مدعی است که عین مال اوست و ما بفهمیم دروغ می گوید ولی شاید مالک منفعة العین باشد، نه اینجا ما دلیل نداریم بر جریان قاعده ید.

در جائی که خود ذوالید که احتمال می دهیم ملکیتش را نسبت به منفعة العین مدعی مالکیت خود عین نباشد، اینجا بعید نیست در سیره عقلائیه قاعده ید برای اثبات ملکیت منفعة العین جاری بشود.

واما اینکه آقای سیستانی فرمودند که صحیحه محمد بن الحسین و معتبره اسحق بن عمار دلیل است بر قاعده ید در اثبات اینکه شخص حق الانتفاع دارد، اینجا دیگر بحث ملکیت منفعت نیست، در هیچکدام از این دو روایت شک در ملکیة المنفعة نداریم شک داریم در ثبوت حق الانتفاع. هم معتبره اسحق بن عمار گفت که خانه ای در ید آباء و اجداد ما بود خودشان می گفتند این مال ما نیست می توانیم آن را بفروشیم، امام فرمود نخیر، راوی گفت خب حق السکنای این خانه را بفروشیم امام فرمود مانعی ندارد. بحث این است که در اینجا قاعده ید اثبات کند حق السکنی را برای صاحب بیت، حق السکنی غیر از ملکیة منفعة السکنی است. در مورد صحیحه محمد بن حسین هم آن صاحب آسیاب می خواست اثبات بشود که حق الانتفاع دارد از آن نهر.

اقول: به نظر ما این را نمی شود اثبات کرد که این دو روایت دلیل باشند بر جریان قاعده ید برای اثبات حق الانتفاع.

 اما معتبره اسحق بن عمار عرض کردیم اصلا فرض شک نیست در آن. خود ساکنین بیت گفتند خانه ملک ما نیست خانه را بفروشیم؟ امام فرمود خیر. گفتند حق سکنای خانه را بفروشیم؟ اینجا دیگر نگفتند شاید حق سکنی مال ما نباشد وامام بخواهد با قاعده ید اثبات کنند حق السمنی برای اینها بود. همچنین چیزی در روایت فرض نشده است. شما از همین نحوه سؤال می فهمید که غصب نیست چون اگر غاصب بودند می گفتند. یک آقایی می پرسد که می شود من خمر را بفروشم، شما می گوئید خیر. بگوید می شود حق الاختصاص خمر را بفروشم شما بفرمائید بله، آیا این یعنی در مقام بیان ثبوت حق الاختصاص است برای مالک مطلقا؟ نه، این می گوید یعنی علی تقدیر وجود حق الاختصاص که فی الجمله حق الاختصاص هست فروشش اشکال ندارد. اینجا هم ظاهر معتبره اسحق بن عمار این است که فروش حق السکنی اشکال ندارد ولو مالک خود دار نباشید. اما کجا حق السکنی هست کجا نیست که در مقام بیان نبود.

سؤال وجواب: بالاخره پدران و اجدادشان در این خانه نشسته بودند می گفتند این خانه مال ما نیست. شما کجا فرض می کنید که اینها می گویند ما شک داشتیم در حق السکنای اجداد؟ خود آقای سیستانی فرمود اگر شخص شک دارد در ملکیت خودش در حق خودش نمی تواند قاعده ید جاری کند. اگر این روایت دلیل بر قاعده ید است که خیلی خوب است، خود اینها شک داشتند در حق سکنایشان. ولی روایت این را نمی گوید و در مقام بیان این نیست.

سؤال وجواب: سؤال از جواز فعل این ساکنین دار است، در مقام بیان نیست که مشتری چه کند. خب مشتری وثوق پیدا می کند. امام فعل مشتری را تصحیح نکرد در مقام بیان او نبود، در مقام بیان این است که اینها می خواهند پولی را که می گیرند حلال باشد، فرمود خانه را نفروشید حق سکنای خانه را واگذار کنید، آیا این یعنی شما شک دارید در حق السکنی می خواهید قاعه ید جاری کنید؟

یا در مورد صحیحه محمد بن الحسین، آقا اینکه آقای سیستانی فرموده اند دلیل بر ثبوت حق الانتفاع است از این نهر و توسط قاعده ید این حق اثبات می شود.

او هم همینطور است، اصلا فرض شک نشد. اگر این نهر عمومی است، که اصلا من صاحب قریه حق ندارم مجرای این نهر را تغییر بدهم و صاحب این آسیاب را متضرر کنم. واگر نهر خاص خودم هست فرض نشد که این مالک النهر شک دارد در وجود حق الانتفاع برای صاحب الرحی. امام فرمود از خدا بترسد به او زیان نزند چون برادر مؤمنش هست.

آقای سیستانی فرموده اند اگر او حق نداشت عدم النفع می شد نه ضرر.

نه آقا عرفا این ضرر است. شما وقتی راضی هستید یک آقایی بیاید روی دیوار شما تیرآهن بگذارد، بعد از چند روز می گوئید راضی نیستم تیرآهن را بردار، آنهم تیرآهن را می خواهد بردارد باید سقف را خراب کند، خب این ضرر است دیگر. شما به این صاحب الرحی بگوئید می خواهیم نهر را تغییر بدهم، خب آسیاب در بیابان لم یزرع و بی آب خب این ضرر است دیگر. این همه زحمت کشید آنجا آسیاب زد بخاطر اینکه آب در جریان باشد و این آسیاب بچرخد، آب را شما از آنجا می برید، خب عرفا او ضرر کرد.

بلکه ما معقدیم اگر مقتضی قریب به نفع باشد ضرر حقیقتا صدق می کند، لااقل امام علیه السلام تعبیر فرمود لایضر اخاه المؤمن.

والا اگر بحث ثبوت حق برای صاحب الرحی بود مناسب نبود بگویند و لایضرَّ اخاه المؤمن، باید بگویند حرام است تضییع حق دیگران چه مؤمن باش چه غیر مؤمن.

ولذا این دو روایت به نظر ما دلیل بر ثبوت حق الانتفاع و جریان قاعده ید برای اثبات حق الانتفاع نیست.

بله باید برویم سراغ سیره عقلائیه، در سیره عقلائیه اگر نزاع بکند ساکن در دار با مالک دار، ساکن دارد بگوید حق الانتفاع دارم، او مدعی حق الانتفاع است باید اثبات کند. اما اگر نزاع ندارند با صاحب الدار. یک آقایی می گوید ما این خانه را عاریه کردیم، نه اجاره کردیم و نه مالک خانه هستیم، عاریه کردیم از صاحبش، یا شرط ضمن العقد شده که ما یک سال حق استفاده از این خانه داشته باشیم. بله در سیره عقلائیه قولش مسموع است. ما این را قبول داریم. دلیل سیره عقلائیه است روایت نداریم.

این راجع به جریان قاعده ید برای اثبات ملکیة المنفعة یا اثبات حق الانتفاع.

سؤال وجواب: نزاع با مالک ندارد، فوقش نزاع دارد با یک شخص دیگری که می گوید من حق الانتفاع دارم، یدش کاشف از حق الانتفاع اوست.

مطلب دوم این است: اینکه آقای سیستانی فرمودند که: با قاعده ید اثبات حق تصرفات اعتباریه هم می شود. مثال زدند، گفتند متولی یک موقوفه ید دارد بر موقوفه، اما نه مالک است نسبت به عین موقوفه، نه مالک منفعت موقوفه است، و نه حق الانتفاع دارد چون خودش داخل در عنوان موقوف علیه نیست. ولی با قاعده ید ثابت می شود که ولایت بر تصرفات اعتباریه دارد، موقوفات مدرسه را اجاره می دهد، طلبه های واجد شرائط را در این مدرسه اسکان می دهد، طلبه ها هم معامله متولی می کنند با او.

خب این یک ادعایی است که ایشان دارد معتقد است ید وکالتی اماره وکالت است، ید ولایتی اماره ولایت است. خب این سمسار فروش ها امانت فروشها اینها خودشان هم می گویند ما امانت فروشیم، ولی اتمال هم می دهیم دزدی باشد، قاعده ید جاری می کنیم می گوئیم انشاءالله از طرف مالکش مأذون است.

یا یک شخصی نشسته در دفتر تولیت موقوفه ای، ما احتمال می دهیم که غاصب این منصب است و احتمال هم می دهیم متولی شرعی است. آمد به ما میوه های باغ این موقوفه را فروخت. می توانیم قاعده ید جاری کنیم برای اثبات ید ولائی او ومعامله متولی شرعی با او بکنیم.

اقول: این مطلب برای ما واضح نیست. یک وقت وثوق پیدا می کنیم که بحثی نیست. وثوق پیدا می کنیم که این آقای متولی است، این آقا وکیل است.

اگر وثوق پیدا نکنیم ظاهر حال در سیره عقلاء به نظر ما حجت است برای اثبات متولی بودن و شبه آن. به ظاهر حال اذ می کنند. اما اگر نه وثوق پیدا کردیم و نه ظاهر حال این بود که او متولی است یا شبه متولی که شامل مأذون از قبل مالک هم می شود، ما دلیل نداریم که عقلاء اقدام می کنند بر خریدن این مال از این شخص یا اجاره کردن این مال از این شخص.

یک پسری ماشین پدرش را آورده به شما اجاره می دهد، قیافه اش هم مشخص است که این مالک این ماشین نیست، یک پولی هم از شما می گیرد و ماشین را در اختیار شما می گذارد. خب شما می دانید که این ماشین مال شخص دیگری است مال او نیست، فقط احتمال می دهید او مأذون است از طرف مالک در اجاره دادن این ماشین، آیا شما اقدام می کنید بر اجاره کردن این ماشین تا چه رسد بگوئیم که این ماشین را می خرید.

پس سیره عقلائیه واضح نیست.

ظاهر حال حجت است به سیره عقلائیه، مرسله یونس عن بعض رجاله هم بود که خمسة اشیاء یجب علی الناس أن یأخذوا فیها بظاهر الحکم الولایات و التناکح والمواریث. اینها هست.

سؤال وجواب: اگر بگوید سوار ماشین شو تو را برسانم، خب این از شئون حق الانتفاع اوست. اما اگر ماشین را در اختیار شما بگذارد بخواهد اجاره بدهد به شما. آقا این سرایه دارها یک باغ بزرگی در مناطق مرغوب تهران یا شمال در اختیارشان هست، بیاید بگوید من مجازم این ویلا را از طرف مالکش بفروشم، یا قولنامه بنویسیم پولی هم نقدا بده بقیه اش را صاحبش می آید در محضر می گیرد، آیا شما اقدام می کنید؟ اصلا عقلاء مذمت نمی کنند شما را؟

سؤال وجواب: بحث این نیست که شما مصلحت خودتان را در نظر می گیرید، اصلا عقلاء مؤاخذه می کنند حتی اجاره هم نمی کنید شما آنجا را دراز مدت، واگر کوتاه مدت هم باشد به نظر ما عند العقلاء اگر وثوق پیدا نکنید اصلا ظاهر حال نشان نمی دهد که بخواهند این ویلا را اجاره بدهند، صاحبش که احتیاج ندارد این ویلا را اجاره بدهد. ظهور حال این نیست که اینجا را اجاره بدهند، بعد این سرایه دار می آید از شما پول کلانی می گیرد می گوید یک هفته اینجا بمانید. شما احتمال می دهید اصلا صاحب این ویلا اجازه نداده باشد. نه وثوقی دارد ونه ظاهر حالی است که صاحب ویلا اجازه داده است. ما برایمان این مطلب ثابت نیست.

سؤال وجواب: بحث اماره مضاده نیست، ما چه می دانیم شاید مأذون است از طرف مالک در اجاره دادن. کجا اماره مضاده است که صاحبش پول دار است، خب صاحبش پول دار است اذن داده به این آقا اجاره بدهد.

بحث در این است که ما برایمان ثابت نیست در ید وکالتی یدی که شخص دارد مدعی وکالت است یا مدعی ولایت است، هیچ ظهور حالی هم ندارد که بگوید او وکیل است متولی است، فقط صرفا خودش ادعا می کند. ما حتی فرض کنید یک جنسی را که نیاز به سند زدن ندارد، یک فرزندی فرشی از منزل پدری اش بیاورد بگوید فرض منزلمان هست می خواهم بفروشم، و شما وثوق پیدا نمی کنید، احتمال می دهید که دروغ می گوید. یا طلاهای مادرش را آورده دارد می فروشد قیافه اش هم مشکوک است وثوق پیدا نمی کنید، چه کسی می گوید عقلاء اقدام می کنند؟

تا چه برسد به اینکه این مثالهایی که می زنند که ید بر یک زن اماره زوجیت است. آخه این دلیش چیست.

امانت فروشها ظاهر حال دارند. عرض کردم خمسة اشیاء یؤخذ فیهنّ بظاهر الحال امر عقلائی است، خمسة اشیاء یجب علی الناس أن یأخذوا فیها بظاهر الحکم یا بظاهر الحال. این ظاهر حالش این است که امانت فروش مردم است. اما آن فرزندی که النگوهای مادرش را آورده مغازه و شما شک می کنید آیا سیره داریم که خرید می کنند از او؟ ما همچنین سیره ای برایمان محرز نیست.

و اما آنچه که راجع به ید نوعیه فرمودند، آن هم همانطور که آقای بروجردی اشکال کردند ما ید نوعیه را اگر وثوق حاصل نشود، احمال بدهیم ناشی از غفلت است ناشی از عدم مبالات است، او هم همینطور است، ما احراز نکردیم که بنا بگذارند که ید نوعیه اماره حق است. شاید مقلد کسانی بودند که می گفتند با شک در عموم وقف جائز است تصرف، بعضی ها قائل به این بودند، می گفتند اگر شک داریم می شود از این حوض وضوء گرفت یا نه جائز است وضوء گرفتن. یک عده شاید مقلد همچنین مراجعی بودند، یک عده غافل بودند، یک عده بی مبالات بودند، یک عده دیگر هم خوش باور بودند از مجموع این تصرفات گفتند لابد وقف عام است دیگر. واقعا اگر شما وثوق پیدا نکنید آیا ما سیره داریم بر اینکه ید نوعیه را اماره حق می دانند؟ ما همچنین چیزی را احراز نمی کنیم، ولو بعضی از بزرگان مثل مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی، آشیخ حسین حلی، مرحوم آقای حکیم، مرحوم آقای خوئی این را فرموده اند، ولکن ما برایمان واضح نیست. این راجع به این تنبیه، کلام واقع می شود در تنبیه رابع انشاءالله فردا.